

«وطن امروز» گزارش می‌دهد؛ مرکز ثقل مواجهه فرهنگی با فرهنگ لیبرال کجاست؟

# به خانواده برگردیم

در میانه تهاجم فرهنگی مدرنیته چگونه می‌توان از ریشه‌ها و ستون‌های فرهنگ بومی خود که از قضا جدی‌ترین آن دین است دفاع کرد محل پرسش و تأمل بسیاری از اندیشمندان قرار گرفته است. در این مجال تلاش داریم با پرده‌برداری از ابعاد این مسأله، از منظر سازه اجتماعی خانواده به این موضوع بپردازیم و نکاتی را ذکر کنیم.

غربی، فرهنگ‌های غیر غربی را به نوعی دچار بیماری حاشیه‌نشینی کرده است. مراد از حاشیه‌نشینی اما آن است که سمت و سوی تغییر و تحولات فرهنگی از جایی خارج از گستره آن فرهنگ و اتفاقاً از سوی فرهنگی انجام می‌پذیرد که سر سازش با داشته‌های بومی و دینی ما را ندارد. این موضوع نیز البته نه به واسطه قوت فرهنگی غرب، بلکه به واسطه قوت در تکنولوژی آن است، لذا این مسأله که

یکی از بیماری‌های عصر ما مسأله حاشیه‌نشینی تمدن است. به نحو طبیعی میان فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف در طول تاریخ مرادوات فرهنگی برقرار بوده است. هرچند این مرادوات به دلیل فقدان گسترده‌تری از تباطات از حجم قابل توجهی برخوردار نبوده اما توان فرهنگی تمدن‌ها نیز با یکدیگر تفاوت‌های چشم‌گیری نداشته است. با این حال طی ۲ سده گذشته، ضعف از درون به ضمیمه تمدن مهاجم

## خانواده و مقاومت در جهان بی‌ثبات

هم‌اندیشی و کانون امید و معناسازی است. این گمان که خانواده، گروه‌های اجتماعی و جامعه در برابر تهدیدات اخلاقی و معرفتی، کاملاً جا زده و همراه شده‌اند، گمانی دور از واقعیت است. در برابر تهدیدها، مقاومت‌هایی شکل گرفته و مزیت‌هایی خلق شده است. خانواده و دیگر نهادها، اگرچه در جاهایی میدان را به رقبا واگذارده‌اند اما در بسیاری موارد خود را بازسازی و بازآرایی کرده‌اند. این مقاومت‌ها هم در مقیاس نهادی و هم در مقیاس گروهی قابل رهگیری است و این نشانگر زنده بودن و مواجهه ارگانیک خانواده با موقعیت‌هاست. چنانکه ذکر شد در موقعیت‌هایی چون شیوع کرونا، خانواده با بازتولید نقش‌های مدرانه، پدرا نه و همسرانه خود را به مثابه یک بازیگر مهم باز شناسانده است. در میدان تهدیدهای اخلاقی نیز خانواده با تقویت عواطف و روابط غمخوارانه، وابستگی اعضا به خانواده را تقویت و امید و اعتماد به نفس و هویت مقاومت را تقویت می‌کند. تاریخ ۱۵۰ ساله اخیر پر از صحنه‌های تهدید و مقاومت است. اگر یک روز سیاست رضاخانی بر خلع لباس روحانیان و بستن تکایا و حسینیه‌ها به‌مثابه یک منبع غنی معرفت‌ساز و ارزش‌آفرین تعلق گرفت، خانواده با شکل‌دهی به مجالس روضه‌خوانی و بازسازی ارتباط میان خانواده و روحانیت، با محوریت احیای امر اهل بیت علیهم‌السلام خود را بازسازی کرد.

آنچه حائز اهمیت است، آن است که خانواده‌ها، نهادها، اندیشمندان، کنشگران و حاکمیت با درکی صحیح و عمیق از موقعیت کنونی و با تغییر الگوهای تربیتی و کنشگری و تحول در الگوی تولید ادبیات علمی و تحول در الگوی حکمرانی و سیاست‌گذاری از الگوهای متناسب با موقعیت قدرت، که متناسب با موقعیت خانواده در زمان گذشته است، به الگوهای متناسب با موقعیت مقاومت، که چگونگی راهبری تربیتی، کنشگرانه، علمی و سیاست‌گذارانه در فضای پرتهدید و رانشان می‌دهد، طرحی نو دراندازند و از مسیر مقاومت فعال، به خلق مزیتهای نو بپردازند و از فضای جهانی شده برای بسط ارزش‌های اخلاقی بهره‌گیرند.

مواجهه بیش از یک سده خانواده و اندیشمندان با تحولات فرهنگی و اخلاقی نشانگر آن است که خانواده‌ها نیز چندان دست بسته نبوده و تجربه‌های موفق از مقاومت فعال و کنش‌های مبتکرانه، پیش‌برنده آفریده و نسلی توانمند، مقاوم و خلاق را تربیت کرده‌اند؛ چنانکه مهاجران متدین و ارزش‌مدار در برخی کشورها گروه‌هایی را تشکیل داده‌اند که در حاشیه فرهنگ مسلط، بر حفظ ارزش‌های خود اهتمام می‌ورزند و حتی خود را بسط می‌دهند. برخی اندیشمندان فریخته نیز در حاشیه جریان‌های مسلط علمی، به شکل فردی یا گروهی به تولید و گسترش ادبیات علمی‌ای می‌پردازند که در خدمت مقاومت پویا، ایجاد معادله زیست‌اخلاقی و جهان متحول و حتی چگونگی دستیابی به موقعیت قدرت و شکل‌دهی به نظم جدید اخلاقی و فرهنگی از مسیر مقاومت پویاست.

♦مدیر اندیشکده زوج



جامعه‌امری غیر قابل انکار است. اغلب شؤون زندگی اجتماعی افراد در دوره‌های مختلف به نوعی با خانواده پیوند داشته و امروز نیز با وجود تحولات اساسی در قلمرو خانواده، کماکان تلوم کارکردهای جامعه، همچون گذشته مبتنی بر این نهاد مهم بشری است. در مناسبات اجتماعی اسلام نیز محوریت خانواده به عنوان یک اصل پذیرفته شده است.

اگرچه روند تحولات خانواده در دنیای امروز حاکی از ایجاد تغییرات بنیادین در الگوها و کارکردهای آن و جهت‌گیری این تحولات به سوی تضعیف آن است اما خانواده در مقیاس سایر نهادهای اجتماعی کمترین تحولات را تجربه کرده و بیشترین ثبات را در ساختارها و ارزش‌های خود داشته است. خانواده امروز رسالت مهمی را بر دوش می‌کشد. تضمین ثبات و ایجاد وضعیت مقاوم در برابر فروپاشی اخلاقی و تغییرات ارزشی دنیای مدرن در کنار حفاظت از خود و سایر نهادهای اجتماعی همان رسالت و مأموریت خانواده در شرایط اکنون ما است. خانواده هنوز از مهم‌ترین ظرفیت‌های ما و حامل فرهنگ است. حوادث مربوط به کرونا بسیاری از جامعه‌شناسانی را که متقاعد شده بودند خانواده به پایان خود رسیده است، به تجدیدنظر واداشت و نشان داد که در باب‌ها و شرایط دشوار، خانواده امن‌ترین محل برای محافظت از اعضا، حامل فرهنگ گذشت، ایثار، همیاری و

در فضای تهدیدآمیز کنونی، البته فرصت‌های پرشماری هم وجود دارد. فطرت الهی، عقل روشنگر و اختیار انسان، ظرفیت‌های مهمی هستند که همواره ما را برای شناخت و انتخاب ارزش‌های اخلاقی و دینی فرا می‌خوانند. از سوی دیگر سطره فرهنگ مهاجم، انگیزه مقاومت را در فرهنگ‌های محلی و منطقه‌ای افزایش می‌دهد و زمینه آگاهی هر چه بیشتر نسبت به واقعیت فرهنگ مهاجم را فراهم می‌کند و ادیان الهی، بویژه اسلام نیز با تأکید بر کلیت‌واره «انتظار فرج» و «استقامت بر مسیر» الیهامت آن را به تصویر می‌کشند و انسان‌ها را به امید آینده‌ای بهتر به پویایی و تحرک و امید می‌دارند، از انفعال و خودمندی و تن‌دادن به ناسامانی موجود بازمی‌دارند و به پیشروی در جاده‌های ناهموار، آب‌های خروشان و دریا‌های توفانی و بروج و گرداب‌ها فری می‌خوانند. خانواده‌ای که در این مسیر ارزش‌های اخلاقی‌اش را تقویت و به نسل بعد منتقل می‌کند، خانواده‌ای مستحکم، پویا و سزاوار برخورداری از بهترین نتیجه‌هاست. خانواده نخستین نهاد اجتماعی و مبنای شکل‌گیری نهادهای دیگر جامعه است؛ نهادی که سلامت و تقویت آن تضمین‌کننده سلامت سایر نهادهای اجتماعی است. اهمیت خانواده به واسطه تأثیر آن بر رشد، تعادل و شکوفایی افراد و

یافته و بنیان‌های اخلاقی را با سیطره نسبی‌گرایی و لیبرالیسم اخلاقی متزلزل کرده است. نشانگرهای این تحول را می‌توان در تضعیف مرجعیت تربیتی خانواده و ظهور مرجعیت‌های ناهمسو با ارزش‌های اخلاقی، فرآوانی آموزه‌های اباحه‌گرایانه و نسبی‌گرایانه که گاه با ادبیات علم سکولار نیز موجه می‌شود و ناهمسو بودن مسیرهای منزلت‌یابی و کسب‌هویت اجتماعی نوجوانان و جوانان، با فضایل اخلاقی مشاهده کرد.

در یک سده اخیر با شکل‌گیری امواج نوسازی، توسعه، پس‌انواگرایی و تحولات ساختاری ناشی از آنها، خانواده در ایفای نقش اخلاقی خود با چالش مواجه شده است. این فضا، نویلیبرالیسم را به‌مثابه فرهنگ مهاجم، در موقعیت قدرت و دین و خانواده را به‌مثابه محافظت‌کننده ارزش‌های اخلاقی در وضعیت تهدید و در موقعیت مقاومت نشان می‌دهد. در چنین فضایی رسانه‌های نوظهور به‌مثابه مهم‌ترین ابزار سلطه فرهنگ مهاجم، تصویری مخدوش از خانواده والدین و ارزش‌های اخلاقی ارائه می‌کنند و دین را به‌مثابه منهم ردیف اول در عقیم‌اندگی جوامع و انسان‌ها که صلاحیت نخستین بر منصب راهبری را ندارد، باز می‌نمایانند. در چنین فضایی خانواده نمی‌تواند با سهولت و سادگی گذشته ارزش‌های اخلاقی و دینی را باز تولید کند.

**دکتر ابوالفضل اقبالی:** تحولات اجتماعی و تغییرات پرشتاب در زیست اخلاقی و نظام ارزش‌های جامعه از مهم‌ترین ویژگی‌های دنیای مدرن است. انسان جدید نوعی از سیالیت در باورها و ارزش‌های خود و جامعه را به رسمیت شناخته و به‌طور و تحول در تمام ساحات زندگی خود از جمله اخلاقیات خو کرده است. بوم‌(Bauman) اصطلاح «مدرنیته سیال» (Liquid modernity) را برای توصیف جهان به عنوان شکل در حال تغییر دائمی به کار برده بود. از نظر او مدرنیته در ۲ مرحله باعث ایجاد این تغییرات شده است که مرحله اول را مدرنیته جامد و مرحله دوم را مدرنیته سیال می‌نامد. (بایوز: ۱۳۸۴: ۶۱)



از نظر بوم‌ن، مدرنیته سیال وضعیت فرهنگی و اجتماعی جهان معاصر است که ما از آن دوسوگرایی، دگرگونی اجتماعی و انعطاف‌پذیری نهادی را به ارث برده‌ایم. (بیلارز: ۲۰۰۱)

در بین صاحبزنان و اندیشمندان علوم اجتماعی غرب، مشهور است که «مدرنیته از خیابان آغاز می‌شود»؛ یعنی از آنجا که از خانه و خانواده فاصله می‌گیریم. به تعبیر دیگر مدرن‌شدگی با فاصله گرفتن از ارزش‌های خانواده و اولویت بخشیدن به ارزش‌های غیرخانوادگی حیات اجتماعی تحقق می‌یابد. گویی سرعت تحولات اجتماعی همه چیز را با خود برده است. چنین وضعیتی که نشان از عدم ثبات در نظامات مجاری جامعه دارد، منشأ و مبدأ بسیاری از آسیب‌ها و چالش‌ها در مناسبات زندگی انسان جدید است. لذا امروز بیش از هر چیز نیاز به ثبات در زندگی انسان مدرن نمایان شده است. جامعه مدرن بیش از هر زمان دیگری اکنون به مقاومت در برابر توفان سیالیت و وضعیت بی‌ارزشی نیازمند است و ثبات به‌مثابه مقاومت در این شرایط محملی جز خانواده ندارد. خانواده، در طول تاریخ، به‌مثابه راهبر اصلی تربیت در حفظ، تقویت و انتقال ارزش‌های اخلاقی ایفای نقش کرده است. ساختارهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نیز کمابیش ارزش‌های همسو با نهاد خانواده را باز تولید کرده‌اند. جهانی شدن به معنای افزایش وابستگی و درهم‌تنیدگی جهانی با فرآیند همگون‌سازی جهان که کم‌اهمیت شدن مرزهای جغرافیایی و پهناورتر شدن گستره تأثیرگذاری و تأثیرپذیری کنش‌های اجتماعی را در پی دارد، بیش از وازه‌های دیگر واقعیت کنونی جهان را نشان می‌دهد. بی‌شک مهم‌ترین وجه جهانی شدن را باید جهانی شدن فرهنگ دانست. فرآیند جهانی شدن فرهنگ که با فروریزی یا سایش مرزهای فرهنگی و تحولات سریع در نظام آگاهی‌ها، نظام ارزش‌ها و نظام رفتارها همراه است، به مند تحولات ارتباطی، بویژه با ظهور فناوری‌های جدید ارتباطی و تحولات اقتصادی، بویژه با ظهور اقتصاد فراغتی و صنعت بدن تحق

## خانواده سنگر مقابله با هجوم غرب

ایران هستیم، نمی‌توان به صرف بیان احکام و فلسفه آنها در تربیتون‌ها اکتفا کرد اما خیلی راحت از کنار ۲ شغله یا ۳ شغله بودن والدین برای تأمین هزینه‌های خانواده گذشت؛ عملی که ریشه‌های آخوند در کشور را رست کرده است. نمی‌توان انتظار داشت که سخنان ما در زمینه فلسفه احکام جایگو باشد در حالی که خیلی راحت از کنار آسیب‌هایی همچون طلاق می‌گذریم (این ۲ مورد تنها از باب نمونه ذکر شد). خانواده جدی‌ترین بستری است که از اساس دینداری را در وضعیت پیچیده مدرن ممکن می‌کند، لذا باید این نهاد اجتماعی را به نحو جدی‌تری پاسبانی کرد.

در انتها به بیان چند نکته بسنده خواهیم کرد. یکی از تله‌های فکری، جزم‌اندیشی با اصطلاحاً دگم کردن مفاهیم است. مراد از این جزم‌اندیشی نیز انتصاری دیدن موضوع است. چند موضوعی را که در این نوشتار به کار برده شده و باخطر جزم‌اندیشی رویبرو هستند در ادامه متذکر می‌شویم. ۱- به نحو قطع فعالیت تبلیغی و بیان فلسفه احکام در سطح خرد و توجه به فرهنگ در سطح کلان امری بسیار ضروری و مهم است اما آنچه در این مجال مورد تذکر قرار داده شده، ضرورت بحث یا بسترهای اجتماعی تسهیلگر عمل دین‌مدارانه بوده و از طریق برخورد جزم‌اندیشانه با این مقوله نباید نفی کار فرهنگی و تبلیغی را نتیجه گرفت.

۲- دومین مطلب که بیم جزم‌اندیشی پیرامون آن وجود دارد، خود مقوله خانواده از ۳ جهت است. نخست آنکه خانواده تنها بستر تسهیلگر عمل دین‌مدارانه نبوده اما در این مجال به واسطه اهمیت و البته انحصار در حق آن، تنها قصد ذکر این مقوله را داشتیم. در ثانی خود خانواده تنها اقتضای عمل دین‌مدارانه را داشته و این سخن به این معنا نیست که اگر لزوماً کسی زیر بار مسئولیت خانواده رفت، دیندار تلقی می‌شود. سومین مطلب نیز پیرامون آن بخشی است که پیرامون عزاب یا مجردان ذکر شد. طبیعتاً تجرد اقتضای دوری از دین را داشته اما این سخن به این معنا نیست که بتوان پرسچی را به همه مجردان زده یا تاهل را برای همه توصیه کرد، لذا از هر گونه جزم‌اندیشی در این حوزه‌ها باید پرهیز کرد.

♦دانش‌پژوه حوزه علمیه

سازه اجتماعی است که می‌تواند تسهیلگر عمل دین‌مدارانه باشد. با این زاویه دید اکنون می‌توان درک بهتری از این روایات داشت که می‌فرمایند: «شُرَکُم أَزْکَمُ» بدترین شما مجردان هستند، «إِنَّ مَثَلَ مَا تُمَارُوا الْعُرَاقُ» مردگان فرومایه شما مجردها هستند، «لَعْنَةُ أَهْلِ الْوُحُلِّ الشَّيْطَانِيْنَ» مجردان بردارن شیطان هستند.

پرسشی که در این مجال ممکن است طرح شود این است: خانواده دارای چه خصوصیهایی است که آن را می‌توان سازمان اجتماعی که تسهیلگر عمل دین‌مدارانه است نامید؟ در پاسخ ابتدا باید مقداری از انسان مطلوب دین سخن گفت. انسان مطلوب دین نسبت وثیقی با مسؤولیت‌پذیری دارد. در مسئولیت‌داری سطوح مختلفی است. انسان در دستگاه دینی، در برابر خود، خانواده و در سطح کلان‌تر جامعه دارای مسؤولیت است. خداوند در آیه ۶ بسوره تحریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقَوْهَا النَّارُ وَالْجَهَنَّمَ» یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و اهل خود را از آتش جهنم نگاهدار کنید. رسول گرامی اسلام نیز در این زمینه بیان بسیار روشن و مشهوری دارند و می‌فرمایند: «لَا تَكْلِمُ رَاعٍ وَكَلِمُ مَسْئُولٌ» البته امر به معروف و نهی از منکر نیز در این زمینه بسیار گویا هستند، لذا اگر بخواهیم مطلب را کوتاه کنیم می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که انسان دیندار از منظر اسلام تنها کسی نیست که به عبادات و مناسک بسنده کرده اما نسبت به اطرافیان و جامعه خود بی‌توجه است. در نقطه مقابل انسان مسؤولیت‌پذیر به‌وضعیت انسان دیندار بسیار نزدیک‌تر است. اکنون ما نسبت این سخن با مباحث پیشین در چیست؟ خانواده نقطه آغاز مسؤولیت‌پذیری به نحو جدی در انسان است. انسان با خانواده و فرزندآوری زیر بار تعهدی می‌رود که گاه به واسطه آن ممکن است حتی حقوق خود را نیز فراموش و برای فرزند خویش قربانی کند. در نقطه مقابل این وضعیت، انسان غربی قرار دارد. سوزه غربی فردگرایی است، در تعاملات خویشترن را اصالت می‌دهد و لذا حقیقت انسان در این دستگاه به سوزهای منفعت‌طلب و خودخواه تبدیل می‌شود. حال اگر بخواهیم مسئله را خلاصه کنیم یعنی راهکار تقویت دینداری در جامعه ایران بازگردان خلاصه سخن آن خواهد بود که اگر به دنبال تقویت دینداری در جامعه

عمل او نیز اصلاح می‌شود. اگر بخواهیم به نحو کاریکاتوری انسان‌شناسی صدرا را رسم کنیم، احتمالاً انسانی می‌شود با کله بسیار بزرگ، قلبی کوچک و باقی اعضای بدن دیگر هیچ. اما به پرسش نخست بازگردیم، چرا و چگونه است که این دیدگاه یعنی اصلاح ذهن به امید اصلاح جامعه پاسخگوی ما نبوده است؟ یا لاقلاً نتوانسته جهت تغییر و تحولات در فرهنگ ایرانی را به سمت تقویت فضای دینداری سوق دهد؟ پاسخ این پرسش را می‌توان از مهندسی معکوس آن فرآیندی که در غرب پیموده شده تا نظم مدرن شکل بگیرد، یافت. اما تمدن غرب و سبک زندگی مدرن با ایده‌های دکارت و کانت یا گرفت؟ به نحو قطع متفکران زیادی در آبیاری درخت تمدن غرب نقش داشته‌اند اما غرب با فرآیند شدن ایده‌های روشنفکران و فلاسفه میان مردم به وجود نیامد. تمدن غرب هنگامی فرآیند شد که توانست به خیابان نفوذ کند. مدرنیته هنگامی ایجاد شد که سازه‌های عینی زندگی اجتماعی را متناسب با بینش خود شکل داد، بنابراین می‌توان مدعی شد غرب با شهر می‌شد، صنعتی شدن و چنین مولفه‌هایی تبدیل به غرب شد. برای این موضوع نیز می‌توان شواهد مختلفی ارائه کرد. برای مثال اما همین یک قرن گذشته بخش‌های زیادی از جوامع اروپایی هیچ درکی از اندیشه‌های مدرن همچون ناسیونالیسم و... نداشته‌اند اما به واسطه حضور در سازه‌های اجتماعی مدرن و زیست در ذیل نهادهای مدرن متناسب با سازوکار آن عمل می‌کرده‌اند. حالا اگر بخواهیم این ایده را در نقطه مقابل آن مهندسی معکوس کنیم چه پاسخی را دریافت خواهیم کرد؟ طبیعتاً پاسخ آن است که دینداری هنگامی در جامعه تقویت خواهد شد که خیابان در کنترل آن بیاید. مراد از خیابان نیز سازه‌های اجتماعی و عینی جامعه است. به عبارت دیگر، تقویت دینداری در فضایی ممکن است که زیرساخت‌های اجتماعی، تسهیل‌گر عمل دین‌مدارانه باشند و نه محدودکننده آن.

اما نقطه آغاز در این مسیر کجاست؟ غرب نقطه آغاز خود را سازه اجتماعی کلانی به نام شهر قرار داد. شهرهای مدرن تقویت‌کننده فرآیند فردگرایی و تقویت سوزگی انسان‌ها بودند. برخلاف غرب که در آن برخی جمع‌گرا و برخی فردگرا شده‌اند، اسلام را می‌توان خانواده‌گرا نامید. خانواده آن

ریشه این سبک از مواجهه با مسأله اما از کجا برمی‌خیزد؟ در مقام واکشافی باید گفت ریشه این سبک از مواجهه با مسأله را می‌توان در فلسفه خود جست‌وجو کنیم. در اندیشه صدرایی انسان چیزی جز عقیده و باور نیست. به اصطلاح اهل ادبیات: «ای برادر تو همان اندیشه‌ای، مابقی خود استخوان و ریشه‌های» در اندیشه صدرایی حقیقت انسان همان باور او است و باور او به گونه‌ای است که به الیهامت نیز همان علم حضوری یا نحوه پیوند وی با حقیقت است، لذا عمل در این عرصه راهی نداشته و اعمال انسان خارج از حقیقت وی، یا تقویت‌کننده شاکله وجودی انسان هستند یا تضعیف‌کننده آن. به عبارت دیگر، شاکله وجودی انسان را باور او می‌سازد. اگر انسان بر خلاف این باور عمل کند، در نهایت این شاکله تضعیف می‌شود تا به مرز انقلاب و تغییر برسد و اگر مطابق آن شاکله عمل شود، در نهایت شاکله وجودی انسان که همان باور است، تقویت خواهد شد. یکی از نقاط تلاقی این اندیشه با مباحث اجتماعی را می‌توان در کتاب «صول فلسفه و روش رئالیسم» علامه طباطبایی دید. صدرایی نوصداری با نقد مارکسیسم، بنای آن را داشت که مینا بودن اقتصاد (عین) در تحلیل تحولات جامعه را مورد خدشه قرار دهد اما در نهایت با مخدوش ساختن ۳ پایه جدی تحلیل جامعه یعنی اقتصاد و تاریخ به دامن نوعی ذهن‌گرایی غلطید. حاصل این ذهن‌گرایی در تحلیل جامعه در نهایت منجر به آن شد که جریان نوصداری پس از وقوع انقلاب اسلامی، هنگامی که می‌خواستند با جامعه رویبرو شوند آن را به فرهنگ فرومی‌گاستند و هنگامی که می‌خواستند به تولید علم جامعه‌شناسی بپردازند، باز هم در نهایت به فرهنگ و فلسفه جامعه بسنده می‌کردند. واقعیت آن است که ۳ پایه جدی جامعه‌شناسی عبارت‌اند از اقتصاد، تاریخ و فلسفه. هنگامی که در دستگاه معرفت‌نوصداری، اقتصاد و تاریخ (عینیت) از اعتبار افتاد در نهایت فلسفه، متکفل پرداخت همه مسائل می‌شود اما فلسفه نیز در نهایت جامعه را به سطح فرهنگ تنزل می‌دهد. لذا از همان ابتدای جریان انقلاب اسلامی، جریان فعال نوصداری در آن برهه، یعنی علامه مصباح‌بزدی و عبدالکریم سروش، نقطه کانونی فعالیت خود را شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌دیدند.

در نظر گاه این جریان، اگر ذهن انسان اصلاح شود،

**علی عسکری:** سخن از افزایش با کاهش سطح دینداری همواره یکی از نزاع‌های فکری زنده طی ۲ دهه گذشته بوده است. یکی از دلایل تیدار بودن این بحث را می‌توان جایگاه جدی دین در زیست اجتماعی ایران معاصر و در عین حال تقویت مدل‌های جایگزین بویژه از ناحیه فرهنگ تهاجمی غرب دانست. به عبارت دیگر، دیالکتیک میان زیست اسلامی با



زیست مدرن منجر به خلق تحولات پرسرعت و ژرفی در جهان اجتماعی ایران معاصر شده است. جهت و مقصد این تحولات دغدغه‌هایی را در میان باورمندان به حیات دینی و در عین حال کسناسی که به فرهنگ ایرانی اهتمام دارند ایجاد کرده است، بنابراین پرسش از این موضوع که چگونه می‌توان از زیست اجتماعی دین‌مدار انسان ایرانی در برابر فرهنگ مهاجم غربی دفاع کرد تبدیل به پرسشی برجخ در ذهن بسیاری از نخبگان و گروه‌های اجتماعی شده است. در پاسخ این پرسش ایده‌های مختلفی تولد یافته‌اند. جدی‌ترین این ایده‌ها البته تلاش دارد از طریق در اختیار قرار دادن خوراک فکری در میان لسل جدید که در پیشانی این تحولات هستند، آنان را در برابر فرهنگ غرب به نوعی واکنشینه کند. برای نمونه اگر بخواهیم مسأله را مقداری به نحو عینی‌تر توضیح دهیم، در موضوعی مانند پوشش که تبدیل به یکی از نقاط بحران‌خیز تحولات چند دهه گذشته ما شده است، چنین تصور می‌شود اگر ما فلسفه حجاب را در اختیار جوانان قرار دهیم، با ذهن آنان را نسبت به فواید و اهمیت حجاب آگاه کنیم، یا در عین حال به آنان این موضوع را تفهیم کنیم که حجاب حکم خداست و روحانیت آن را تنها نزد خود اختراع نکرده است، آنگاه جوان ما پوشش برتر را انتخاب خواهد کرد. واقعیت آن است که البته ما در استفاده از این شیوه، به رغم استفاده فراوان اما نتیجه دلخواه را به دست نیآورده‌ایم، لذا باید پرسید چرا با وجود توضیحات بعضاً خوب از ریشه‌های فرهنگ ایرانی و اسلامی اما باز نتایج لازم به دست نمی‌آید؟ پیش از پاسخ به پرسش مذکور البته پرسشی مقدماتی را باید مورد توجه قرار دهیم.